

سرزمین

نوشته: مجید فروتن

این شب دراز که خون گل دارد...

سرزمین بختیاری سرزمینی باستانی است. و این را از لحاظ خاک و طبیعت آن میگویم. چه هر نقطه‌ای از این جهان باستانی است، هر نقطه‌ای باندازه‌ی نقطه‌ای دیگر یا باندازه‌ی تمام نقاط دیگر قدمت دارد. این کهنگی و پیری و فرتوتی بواسطه‌ی مردم آن است. بعبارت دیگر این نژاد بختیاری و قوم آن است که باستانی و کهن است. نسلی یادگار روزگاران است که از قدیمترین ایام در دل کوه‌های سربفلک کشیده و در دامنه‌های آنها مسکن گزیده و زندگی کرده است. بر چهره‌ی پیر اما شکوهمند این قوم خطوط روزگار با دل‌انگیزی هرچه بیشتر نقش بسته است. هرچینی حکایت دوره‌ای و هر گره‌ی یادآور بسی رویداد تاریخی است که بر پیشانی فراخ این نژاد نشسته است.

سرزمین بختیاری مثل همه‌ی سرزمینهای مشابه خود است . کوهستانی و درختزار با چراگاههای فراوان . باستانی بودن آن امری بدیهی و مثل همه‌ی نقاط دیگر جهان است . بختیاریها نژادی قدیمی هستند باشیوهی زندگانی کاملاً باستانی - با آداب و رسوم و سنتی کاملاً باستانی و با زبانی (زبان میگویم و نه لهجه ، هرچند تذکار این مطلب ، در اینجا ضروری بنظر نمیرسد اما یادآور میشود که مردم این قوم بآنچه تکلم میکنند ، و زمزمه میکنند شایسته است که بر آن نام زبان بگذاریم و نه لهجه ، چه زبان بختیاری از بسیاری امکانات یک زبان برخوردار است و بررسی این بماند برای فرصتی دیگر) کاملاً باستانی . و همین بسیار باستانی بودن مردم این قوم مبهم و تاریک بودن گذشته‌ی آنها است که موضوع شناسائی را مشکل میکند . برای اینکه واقعیات مردم بختیاری و زندگی آنها شناخته شود لازم است که سالها وقت صرف شود و مدت مدیدی میان آنان بسر برآورد ، آنگاه کلیهی جوانب مادی و معنوی حیات آنها را بررسی کرد تا بتوان آنها را چنانکه هستند شناخت و شناساند . شیوه‌ی زندگی - آداب و رسوم ، سنن و عقاید این قوم از عواملی هستند که مسأله‌ی شناختن آنها را عملی میکند . از طرفی فرهنگ عامیانه‌ی آنها را که بسیار غنی است باید در راه شناسائی آنها بکار گرفت . دیگر از راه نوشته‌های مورخین و جهانگردان میتوان استفاده کرد . به هر صورت ذکر این موضوع خالی از فایده نیست که برای شناسائی مردم بختیاری باید یک بختیاری بود ، چه آنان را حقیقت‌هایی است که تنها به حس میتوان دریافت و این حس زمانی احساس میشود که تنها با بختیاری بودن صورت پذیرد . چه بسیار مضامین ترجمان ناپذیر در زندگی آنها دیده میشود . برای روشن شدن مطلب باید بگویم که زبان آب و زمزمه‌ی آن را اگر کسی بخواهد بزبانی ترجمه کند همانقدر برایش مشکل است که مثلاً بخواهد برخی از جنبه‌های زندگی مردم بختیاری را بزبانی درآورد . این امکان ناپذیری بیان حس‌هایی که در برخورد با این قوم احساس میشود خود مانع بزرگی برای شناخت و معرفی بختیاری و بختیاری‌ها است . از طرفی منحصر بفرد بودن بعضی از جوانب زندگی آنها و اینکه چنان جنبه‌هایی را فقط در آنجا میبینیم و در دیگر جاها و میان دیگر اقوام نمی‌یابیم ، مانعی بزرگ در راه معرفی آنان شده است . در واقع زندگی آنها دایره‌ای بسته است که شناسائی آن یعنی پاره کردن محیط آن دایره از نقطه‌ای بر روی آن محیط بسته و این کاری است که جرات بسیار میخواهد و نیز

دقت و وسواس فوق العاده. نوعی بی‌قیدی آلوده به طنز و آمیخته با راحت‌طلبی و قناعت بر سرتاسر هستی آنان حکمفرما بوده و سایه انداخته است. هر کدام از واژه‌های سطر یادشده خود میتواند عنوان صفحاتی قرار گیرد که تشریح قسمتی از حیات قوم بختیاری خواهد بود. تفکیک عوامل گوناگون زندگی آنان و برقراری ارتباط میان آن عوامل بنحوی که نمودار راستین از واقعیت باشد، کاری مشکل و تا حدودی غیرممکن مینماید، آشتی‌ناپذیری جنبه‌های عدیده‌ی زندگی آنها با به تشریح و به بیان درآوردن آنها احساس اولی‌هی محقق است که قصد انجام کاری را دارد. بدیهی است که وجود چنین مشکلاتی تنها برانگیزنده‌ی حس تأسف آدمی تواند بود. امیدواریم که در آینده‌ی نزدیک پیش از آنکه سیستمهای حیاتی این نژاد بر اثر سلطه و فشار و نفوذ عوامل تمدن جدید دستخوش تحول و تغییر و نابودی گردد، تحت اعمال و بکار بردن روشهای دقیق علمی جامعه‌شناسی، شناسائی این قوم توسط محققین و جامعه‌شناسان کوشا صورت پذیرد. اگر هرچه سریعتر برای انجام چنین تحقیقاتی اقدام نشود باید گفت که این دروغ همیشه خواهد ماند که قوم بختیاری پیش از شناخته شدن، کیفیتهای گونه‌گون و اصیل و قدیمی خود را از دست داده است. چه از هم‌اکنون مشاهده میشود که عوامل جدید تمدن بسرعت، جنبه‌های حیاتی این قوم را متصرف شده و آنها را بسوی نابودی و تغییر و دگرگونی میکشاند. پس هرچه زودتر برای چنان تحقیقاتی اقدام شود، میزان تأسف و دروغ‌گوئی برای ازمیان رفتن نموده‌های زندگانی یک‌نژاد باستانی کمتر خواهد بود. شادروان فریدون رهنما که به فرانسه شعر می‌سرود در یکی از اشعار بهمین زبان سروده شده‌اش مصراع‌ی بس لطیف و بسیار عمیق و پرمعنا دارد که میگوید: " این شب دراز که خون گل دارد " نگارنده لحظات بسیاری را که در تنهایی بوده است با زمزمه‌ی این مصرع بسر برده‌ام. با اندیشه در اطراف آن چه‌بسا زیست‌هام. زندگانی بی‌مصراع‌ی داشته‌ام درون مصراع‌ی بلند و آسمانی. خلاصه‌ی حجمی از زیستن در مصراع‌ی شعر بسر آورده‌ام و چه بسیار اندیشه‌ام که ایکاش کتابی در سرگذشت بختیاربان مینویشتم و نام آن را همین مصراع بر می‌گزیدم، مصراع درازی است، بدر ازای اندیشه‌های که در آن گنجانده شده و مصراع عمیقی است به عمق احساسی که در آن بکار گرفته شده



شهره‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و مصراع پرحجمی است به پرحجمی وسعتی که پهنه‌های آن را دربرگرفته است. و اما چرا این مصراع میتواند نام سرگذشت بختیاریان باشد؟ چرا این مصراع میتواند بختیاریان باشد؟ چون بختیاریان گلند، زندگی گل دارند. لحظاتی که گل‌گونه است. هر فصل از زندگانی شان، فصلی از زندگانی ملل است. و ابهام سرگذشتشان، پنداری ابهام شب است. تیرگی شب دارد. سیاهی شب دارد. راز شب دارد و شبی دراز است، بدرزای باستانی. به طول باستانی بودن. سرگذشت مبهم آنها، همان گوئی سرگذشت رازآلود شبی دراز است شبی پلاستین معجز و قیرینه‌گون. شبی چون شب منوچهری چون شب رهنما و شب فریدونی. و اما شبی بی‌مهتاب، شبی به رنگ سرخ، چرا چون جان دارد و حیات دارد و خون دارد. شبی دراز است که خون دارد و خون گل دارد. بدینگونه لحظات بسیاری را در شب زندگانی آنها در اندیشه‌ی شب زندگی آنها زیستام. در خون آنها زیستام در خون شب دراز آنها و در زندگی آنها زیستام. در زندگی آنها که چون شب دراز است و خون گل دارد و باز می‌پندارم که منوچهری حق دارد و رهنما حق دارد و بختیارها حق دارند و باز می‌پندارم که منم حق دارم. چرا چون هر چهار در شبی زیستام. در شبی دراز که خون گل دارد و باز پنداشته‌ام و می‌پندارم که من بیش از هر سه تای دیگر حق دارم چرا چون هم در شب منوچهری و هم در شب رهنما و هم در شب بختیاریان و هم در شب خود زیستام و خون سرخ گل شب دراز را دیده‌ام و خون سرخ گل شب دراز را نوشیده‌ام و اکنون بر آنم که این خون سرخ گل شب دراز را بنوشانم به دیگری و به دیگران و حتی به خود شب و به محتویات آن. پس بواسطه‌ی همین حقی که دارم بر من سلام باید گفت بر من و نوشیدن و نوشاندنم. همچنانکه به منوچهری و به رهنما و به بختیاری سلام گفته‌اند. و این شب دراز که خون گل دارد. و گفتم که زندگانی بختیارها چون همین شب است و باز گفتم که همین است که شناخت این قوم و سرگذشت آنان را دشوار میکند. گاه اوقات در این قوم و اندیشه‌ها و طرز زندگانی شان نشانه‌هایی میتوان یافت که حکایت از این میدارد که پیش از آمدن آریائها به سرزمین ایران آنان در این خاک می‌زیستماند و این شاید بر اثر امتزاج و اختلاط آریائها با ساکنان پیش از خود در این سرزمین بوده باشد. در حجابهای

ایده و شوش به تصاویری از مردمی غیرآریائی برمیخوریم که طرز لباس پوشیدنشان و شیوهی آرایش زلف و ریش و طریقهی بدست گرفتن سلاحشان به بختیاریهای امروزه میماند. دکتر بروخیم در کتاب "سیر تحولات فکر در ایران" مینویسد اقوام هخامنشی ده طایفه بوده‌اند که شش تیره آنها زندگانی شهرنشینی و روستائی داشته‌اند و معیشت از طریق کشاورزی و شیوه‌های زندگی شهری و روستائی میگذارانده‌اند و چهارتای دیگر کوچ‌نشین و چادرنشین بوده‌اند که از طریق بیابانگردی و دامپروری روزگار بسر میبردانند. ریاست هرده تیره باطایفه‌ی پاسارگاد بوده است " که یکی از شش طایفه‌ی شهرنشین روستائی قوم هخامنشی بوده است و خاندان هخامنشی یعنی خانواده کورش و داریوش که توانستند نخستین حکومت را برقرار سازند از همین طایفه یعنی تیره‌ی پاسارگاد بوده‌اند. طایفه‌ای که توانستند برای رؤسای خود پایتختی حکومتی و فرهنگی جهان باستان را پی‌ریزی گردانند. و اما یکی از طوایف چهارگانه‌ی چادرنشین و دامپروری هخامنشی قوم " مارد" بر وزن جامد نام داشت که دکتر بروخیم معتقد است که اسلاف اقوام بختیاری ولر و کرد و ارمنی و ژرمنی بوده‌اند و ناکفته نگذاریم که یکی از شعبه‌های بسیار مهم قوم مارد، ژرمنانو نام داشت. ایل بختیاری شعبه‌ی بزرگ قوم لر محسوب میشود و در تواریخ اسلامی لر بزرگ نامیده شده است. در زبده‌التواریخ آمده است که " در گویش لری واژه‌ی لر و به کسر لام و ضم راء به سرزمین درختزار مرتفعی میگویند. و سرزمینی که بسیار وسیع و از این گونه باشد با افزودن پساوند " ستان" به دنبال آن " لروستان" به کسر لام و ضم راء میشود و از اینگونه نام سرزمین معروف به لرستان در قسمت جنوب غربی ایران گرفته شده است. و چون تلفظ آن به کسر لام و ضم راء بر زبان مشکل بوده است و مخارج صوتی فارسی‌زبانان جریان تلفظ آن را به اشکال صورت میداده است رفته رفته لام مکسور، مضموم و راء مضموم مکسور شده است. و باز در همین کتاب و کتب تاریخی دیگر لر نام چشمهای گفته شده است که در نزدیکی ملایر کنونی واقع است و چون طایفه‌ای که در حوالی چشمه‌ی مزبور میزیسته‌اند به تدریج بسیار گشته و پراکنده شده‌اند نام خود را از آن چشمه اخذ کرده و به طوایف لر معروف شده‌اند " البته این قول دوم ضعیف و دور از واقع



نامه نور

بیناید و قول نخستین صحیح‌تر و به ظن قوی درست‌تر جلوه میکند. هم‌اکنون در بختیاری و لرستان به تپه‌ها و تلهائی که درختزار باشند لر به کسر لام و سکون راء گفته میشود. و این خود گواه گویا و صادقی برصحت قول نخستین میتواند باشد. اما چرا به دستهای از طایفه‌ی لر، بختیاری می‌گویند، دلیل آن روشن نیست و عدمای از متاخرین می‌پندارند که سرزمین بختیاری کنونی همان سرزمینی بوده‌است که در روزگار گذشته "باختر" نام داشته است. و مرکز آن شهر "باکتری" یا "بوده" است. و با دلایلی نیز ثابت میدارند که کورش هنگام حمله‌ی به شهر سارد پایتخت لیدی با ملکه‌ی باختر قراردادی منعقد می‌سازد که قوای او از جانب سپاهیان باختری مورد تهاجم و خطر مواجه نشوند. و می‌گویند البته این باختر، بختیاری کنونی بوده است نه حوالی بلخ یا شرق ایران کنونی. چه کورش موقع هجوم به کشور لیدی که در غرب ایران واقع بوده است، چگونه خطری میتوانسته است از جانب بلخ و مشرق ایران برای قوای خود احساس کند که مجبور به عقد قرارداد با ملکه‌ی باختر باشد؟ چه بلخ یا باختر از قوای کورش بسیار دور بوده است و گمان درست آن است که باختر همین بختیاری فعلی بوده است که بواسطه‌ی قرب مسافت میتوانست خطری تهدیدکننده برای سپاهیان پارسی باشد و باز اظهار میدارند که واژه‌ی باختری بر اثر کثرت استعمال و بمرور ایام تبدیل به واژه‌ی بختیاری شده است. البته این عده از متاخرین با ذکر دلایل یادشده تا حدودی تحقیق و طرز تلقی شان از یک واقعه‌ی تاریخی و واژه‌های مربوط به آن درست و منطقی مینماید. اما گمان نگارنده‌ی این سطور خلاف این منوال است. زیرا چنانکه میدانیم در قدیم برخلاف امروز باختر را خاور میگفتند و خاور را باختر و از آنجا که قوم بختیاری خود شعبه‌ای از نژاد پارسی بوده که کورش و خانواده او بر آنان ریاست میکرده است هرگز برعلیه اوقیام نمیکرده‌اند و در راه پیشبرد هدفهای نظامی او ایجا دمانعی نمیکرده‌اند. بنابراین هرگز از جانب بختیاریها برعلیه کورش و سپاهیان او احتمال خطر یا تبانی با دشمنان او نمیرفته است و صحیح‌تر آن است که باختر را همان بلخ بدانیم چه سرانجام می‌بینیم که کورش در جنگ با همان اقوام در حوالی بحر خزر کشته میشود. و نگارنده هرچند تا کنون نتوانسته است وجد تسمیه درست و نزدیک به یقین برای بختیاری

بدست آورد ، اما بر طبق دلایل بالا رد عقیده‌ی آن دسته از متاخران را در مورد وجه نام سرزمین و ایل بختیاری چندان دشوار نمی‌بینند . محال است که چنان عقیده‌ای درست باشد و آن نامگذاری مقرون به‌صحت باشد و اما در هیچیک از متون تاریخی و جغرافیائی اسلامی و ایرانی و یونانی و غیر اشارهای حتی به ابهام از آن نشده باشد . در هیچ متنی تاریخی اعم از ایرانی و غیره تا قرون جدید نامی از واژه‌ی بختیاری دیده نمی‌شود . حتی ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی که از قلب سرزمین بختیاری یعنی از طریق شوشتر و ایذه و لردجان و شهرکرد گذشته و به سرزمین لنجان در اطراف اصفهان میرسد نامی از بختیاری نمی‌برد تنها اشارهای به چادرهای سیاه بر سر راه خود میکند و میگوید که آن چادرها از پشم بافته شده‌اند و متعلق به اقوام لر هستند ، حال آنکه اگر واژه و نام بختیاری در روزگار او نامی معروف چنانکه امروز است می‌بود ، طبیعی است که ذکری از آن نام و واژه بمیان می‌آورد . حتی اتابک افراسیاب پسر اتابک نصرت‌الدین احمد هزاراسب و برادرکهنتر اتابک یوسف شاه را اتابک لر مینامیدند و گمان نگارنده براین است که نام و واژه‌ی بختیاری وجهی است که از اوایل قرن نهم به بعد برای تسمیه این قوم بکار رفته و بر سرزبانها افتاده است . در قبالمجات و بنچاق‌های موجود در بختیاری و همچنین در سنگ نبشته‌های قبور که از هشتصدسال پیش مانده است و نگارنده خود آنها را دیده و مطالعه کرده است ، نامی از بختیاری برده نشده است و تنها برای نخستین بار از حدود چهارصدسال پیش است که ما در کتب و قبالمجات و سنگ نبشته‌های گورگاهها و تذکره‌های امامزادگان معتبر در بختیاری و حوالی آن باین نام برمیخوریم .

حال صورت نامگذاری آن به بختیاری بر چه اصلی استوار است و کدام واقعه یا علت سبب آن بوده است ، موضوعی است که برای ما روشن نشده است و نگارنده با وجود پژوهشهای عدیده‌ی خود که از سالها پیش مورد پیگرد و جستجو قرار داده است تا کنون راه بجائی نبرده است تنها به احتمال زیاد میتواند اظهار دارد که واژه‌ی بختیاری وجهی است که در قرون جدید برای تسمیه این قوم باستانی به کار گرفته شده است . بختیاری سرزمینی است که هم اکنون به نام استان بختیاری و

چهارمحال در تقسیمات وزارت کشور نامیده میشود . این سرزمین مرکب از دو قسمت است . یک قسمت کوهستانی مرکب از زردکوه و کوههای اطراف آن به انضمام دره‌های بزرگ و کوچک که مسکن عشایر بختیاری و چراگاه دام آنهاست و یک قسمت کوهپایه‌ای معروف به چهارمحال . و قسمت اخیر چنانکه از نامش پیداست از چهار بخش بنامهای لار و کیار و میزدج و گندمان نامیده میشوند . چهارمحال ساکنانی روستائی و دهنشین دارد . زمین‌های اطراف آن بسیار حاصلخیز و قابل برای کشت انواع غلات و حبوبات و علوفه‌ی دامی و درختان میوه‌ای سردسیری است . در بخش کوهستانی که به بختیاری معروف است . تنها غلات و حبوبات و اندکی علوفه‌ی دامی کشت میشود . قابلیت کشاورزی این قسمت از چهارمحال کمتر و باغات میوه و درخت ندرتا در آن دیده میشود . در این قسمت در یکی دو دهه‌ی اخیر مردم جابجا اسکان یافته‌اند و تشکیل روستاهای کوچک چند خانواری داده‌ماند . و هنوز اکثریت با کسانی است که زندگی کوچ‌نشینی دارند . بدیهی است که مردم بختیاری غالباً دامدار و مردم چهارمحال اکثراً کشاورزند . کار کسب و معاملات اغلب توسط سوداگران چهارمحالی صورت میگیرد و این سوداگران مایحتاج مردم بختیاری را به آنها میفروشند و معاملات تقریباً به صورت پایاپای و به وجه وامی انجام میگیرد . بازار عرضه و تقاضا در تمام فصول سال رونق دارد و بازار پرداخت قیمت‌های کالا تنها در فصلی بخصوص و بهنگام بهره‌برداری از فرآورده‌های دامی گرم است و رواج دارد . البته این امر کاملاً محدود و صددرصد نیست . بختیاری برعکس لرستان جامعهای باز است و معاشرت‌ها و ازدواج در میان همهی طبقات و افراد وابسته‌ی بآنها صورت میگیرد و بندرت محدودیت‌هایی در این گونه موارد بچشم میخورد . ایل بختیاری نزدیک به یک میلیون تا یک میلیون و دوپست‌هزار نفر جمعیت دارد و مرکب از دو طایفه‌ی بزرگ هفت‌لنگ و چهارلنگ است که وجه تسمیه روشنی دارند ، (۱)

ناگفته نگذاریم که این تقسیم‌بندی نوعی تقسیم‌بندی مالیاتی است که احتمالاً در دوران سلطنت شاه‌طهماسب اول صفوی صورت پذیرفته است . اما در حقیقت بختیاری تشکیل شده است از چهار طایفه :

بابادی - دورگی - بختیاروند یا بهداروند و چهارلنگ که طایفه اخیر خود به دو طایفه چهارلنگ علیمردانی یا فریدنی و چهارلنگ محمدتقی خانی یا کیانرسی یا قلعه‌تلی تقسیم میشود. گفتنی است که طایفه‌ی هفت‌لنگ از حیث جمعیت بمراتب بیشتر از طایفه‌ی چهارلنگ است. سرزمین بختیاری و چهارمحال شامل زردکوه و کوه‌های معروف به بختیاری و نواحی اطراف آن میشود. این سرزمین از شمال به فریدن که خود ضمیمه‌ی بختیاری است و شهرستانهای داران و دامنه و خوانسار و الیگودرز و ازنا و از مشرق به استان اصفهان و از جنوب به فرمانداری کهگیلویه و بویراحمد و از مغرب و شمال غرب و جنوب غرب به خوزستان و لرستان و شهرهای دزفول و شوشتر و مسجدسلیمان محدود میشود. منطقه‌ی کوهستانی است و جنوب و مغرب و شمال غرب آن ناحیه گرمسیری و میان کوه بختیاری رشته‌ای کوه‌است که ادامه‌ی رشته‌ی کبیر کوه لرستان است و حدفاصل منطقه‌ی بیلاقی و میانکوه رشته‌ی زردکوه است منطقه‌ی سردسیری پوشیده از گیاهان کم‌ارتفاع و درختان بوته‌ای مانند گون و شوخ است و منطقه‌ی میانکوه دارای درختان گرمسیری چون بلوط و کیکم و بادام و شمشاد و گلابی وحشی است. در منطقه‌ی گرمسیر نیز درختان بادام و بلوط و سدر پراکنده مشاهده میشود. بختیاریها از اوایل مهرماه تا اواخر اردیبهشت در گرمسیر و از این تاریخ تا اواخر شهریور را در سردسیر یا میانه‌ی راه بیلاق و قشلاق یعنی میانکوه بسر می‌برند. کوچ بهاره یک ماه تا یکماه ونیم و کوچ پائیزه که از بیلاق به قشلاق است حداکثر تا بیست‌روز بطول میانجامد در بختیاری پرورش گوسفند و گاو و استر و اسب و الاغ متداول است و شتر به هیچ وجه دیده نمیشود. مردمی معتاد به سختی‌ها و پرتحرک و مهمان‌نوازند، عادات و رسوم اولیه خود را بخوبی حفظ کرده‌اند و بدشواری حاضر به از کف نهادن مرسومات بجای مانده‌ی خود می‌شوند.

(۱) - گویا بر اثر شجاعتی که جماعتی از بختیاریها در یکی از جنگها از خود نشان میدهند پادشاه وقت که احتمالاً "شاه طهماسب صفوی بوده است از آنها میخواهد که خواهشی بکنند تا برایشان انجام دهد. جماعت بختیاری تقاضا

میکنند که مالیات طایفه‌ی بختیاری تقلیل داده شود . بدینگونه مالیات آنها که هفده لنگ بوده بود به یازده لنگ تقلیل می‌یابد . لنگ واحد مالیاتی برابر با پای قاطر یا مادیان بوده است . طایفه‌ای که هم‌اکنون بنام چهارلنگ خوانده میشود چون خود را اشراف‌تر میدانستند و نیز خوانین آنروزگار بختیاری چهارلنگ بوده‌اند و اشراف نیز از پرداخت مالیات معاف میبوده‌اند . آن مقدار مالیاتی که به خوانین چهارلنگ تعلق میگرفته از کل مبلغ مالیات این طایفه کم کرده به مالیات هفت لنگ‌ها می‌افزایند و نتیجتاً از نصف کل مالیات به هفت باز هم ارتقاء داده میشود و معروف به هفت‌لنگ و چهارلنگ میکردند و چهارلنگ‌ها نیز بدین نام نامیده و معروف میشوند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی